

<p>کتابخانه مجلس شورای اسلامی</p>	<p>خطی « فهرست شده »</p>
<p>۵۷۶۵</p>	

نظامی و میدان
علاهی
مراحمی خان قریبا

۳۵۵۷۸

مکرر و کثیر

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۸۷۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه صد کلمه عربی به فارسی

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

۳۵۵۷۸

۸۸۱۲

۵۷۶۵

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31

کتابخانه مجلس شورای ملی

۵۷۶۵

بازرسی شد
۳۶ - ۲۲

کتاب ترجمه صد کلمه عربی به فارسی
و بالفارسیه المنشور والمنظومه من قبل النصارى

از کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ثبت ۱۳۸۲

مجلس

کتاب جامع
شعرای
عربی

الحمد لله على الطائف كرمه واصناف نعمه
والصالح على نبيه الطاهر اعرافه الرما
وعلى الله الاصفاء واصحابه الاقرباء
جن بن كبد محمد بن محمد عبد الحليم العربي
الرشيد الكاتب وقت الله لما يصلح
احوال دينه ودنياه ونجح اماله واخره واولاده

که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
السلام بآنکه امام احمد و قدع ابن از
سید فیکان و مقدم شمعان بود فصاحت
داشت که عفو دجها را از انفس وی در
غیرت اند و بجوم رواه از الفناط اودد
حیث و غیر بن بول الحاحط رحمه الله علیه
که در کمال بر ایت و وفور بلاغت
نادن از ایت و انجریه از ملک بود از
مجموع کلام امیر المؤمنین علی رضوان الله

عليه كنه جملہ بدایع در دروایع غریبت
صد کلمہ اختیار کرده است و هر کلمه را
از آن بر اثر هزار کلمه داشته و بخط خوش
نوشته و خلق را یادگان کد داشته واجب
دیدم من بند کس پرورده خاندان
و بدید آورده دودمان مجلس عالم خداوند
و خداوند زاده پادشاه و پادشاه زاده
تسلا معظم عالم عادل مؤید مظفر
منصور جلالت الدنیاء والدین تاج الاسلام

بلی

والمسلمین علاء الملوك والکلمین تعبت
القلوب بحکمة الله بهاء الامور بحکمة
ناصر الملک شید الملوك التتويج والغرب
شمس البعالي سلطان شاه ابو القاسم
بحسود بن محمد خوارزم شاه محمد بن امیر
المؤمنین ابراهیم الله اخیان وضایف افتدان
آن صد کلمه را بر شمس خدمت خزینه کتب
میسور اولادالت یعفور بن محمد بن
بلقایه بدو زبان تازی و پارسی نفس بر کرده

عليه سينه يابيد که آنچه مراد دارد دنیا
که شری حجابست معلوم شده است
و یقین کننده از امور آخرت چون چهر
و نشر و ثواب و عقاب و نعیم و حیم
و غیر آن اکثر حجاب دنیا از میان بردار
و مرا بدار آخرت رسانند و آن جمله را بحکم
شر مستحق کنم یک ذره دیقین من
زیادت نشود چه علم الیقین من امروز
مین الیقین مستحق فردا نیست

ع

عالمه و حیم و ایستم پسر آفتابک ای باب
که حجاب از میان بر گیرند آن یقین در یقین است

کلمه دوم الناس نيام فواذا ماتوا اتبهوا

معنی کلمه بتنازی التنازل ما داموا یف
الحیوة الدنیا و تیز غافلون کانتهم را قدون
عن الجنة و نعیمها و النار و حیمها فاذا
ماتوا امن رقة الغفلة فتدعو علی ما
فرطوا یف جنب عالمهم و لا موا انهم

ودر آخرت نیز هر کلمه دو بیت شعر از
 منشآت خویش که مناسب آن کلمه باشد
 آوردند تا فایده آن عامر و منفعت آن نامر
 باشد و هر دو فرقی هم از باب نظم و هم
 اصحاب نثر در مطالعه آن رعایت نمایند
 امید است که این خدمت در مجلس
 قبول افتد و من بنده را باقبال آن
 عز و داد این و شرف و وجهانی حاصل
 کند **اللهم وفق وین**

لو کشف الغطا ما از درت یقینا

معنی کلمه تنبیه یافتی در معرفت احوال العباد
 و احوال یوم النشأه قایم لو کشف غیبی
 ستور الدنیا و عرضت علی امور العقبی که نزد
 ذلک المشاهده الحسیة فی ذی قیامه و لا
 فی یقین تطمین **معنی کلمه بیان**
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضوان الله

على ما قصروا في شؤكم وكن حزين
لا يفسدكم الثأث و لا تشفعكم الملائكة
معنى اين كلمه پياري سردمان در
داردنيا از كار عقي فائند چون نميرند
از خواب غفلت پندار كردند و بديا
كه روز كار ياد داده اند و قدم بر
جاده صواب نهاده اند و بشيمان شوند
از كردار نكوهيده و كفار ناپسند يده
خويش ايكن انكه بشيمايي شود

ندارد و فايده ندهد بيدت

مردمان فاعل از عتبي همگوي بنسكان ته

خبر و غيبي گوي و رز چون ميرند ايكي دانه

كلمه شوم

الناس من اهل الدنيا

معنى كلمه تناري الناس نبيون

زمانهم لا بايم و كون ايامهم لا فدايم

فكل من اهل الدنيا اهل امانه و كل من

من اهل الدنيا اهل امانه معنى كلمه پياري

مردم در زمانه نکند با افعال او اقتدا

نمایند هرگز از خانه بنوازد و هر چه در آنجا

پیدا داند ایشان پیدا نازند و بر سنت بدزان

خویش نروند و بکشد شکاکان خویش تشبه

نکند **بیت**

خلق را نیست میرت پدرا همه بر پیرت زمانه زود

دو پیشه که از زمانه زودا دشمنه آنک از ما بکند

کلمه چهارم

ما ملک امر عرف قدره

معنی کلمه تنازی من عرف قدره

گاه طول عمر و مدت دهر معنی ما

دروغ الکد آه مندر ما کنش التلا

لا تمه من احد افه ولا صیه من جانب

معنی کلمه بیان تنازی معنی ما

خویش نداند و بای باندازه کلم خویش دراز

کند و کرد کاری که لایق مرتبت و در

خود مرتبت او نیست نکند در دهر عمر از

ملا مت رسته باشد و بسلا مت پوشه **بیت**

سرکه مقداره و فویشن بشت از عذرات این است

از مضیق غوره و پر دین است در تمام سرور ساکن است

کلمه پنجم قیمت کلام
افریقا بختند معنی کلمه بتائی

کل من زاد علیه زاد فی صلواته

فله و یقیمه و کل من یقر علیه یقر

قلب الناس جاهه و حثته معنی

کلمه بیان سقیمت مریدی باندان

علم اوست که بسیار دانند قیمت او بسیار

و اگر اندک دانند قیمت او اندکست بیت

بیت تودان قدریست که تن خود بدان پیوست

خسب در حثت پیوسته چون تود علم خود پیوسته

معنی کلمه بتائی من عرف نفسه

مخلوقه مصنوعه و من الاجزاء المکتفه

والاعضاء المنغیره من کبه مجموعه فقد

عرف ان له خالقاً لاین کثر ذات

وصافاً لاین تغییر صفاته معنی کلمه بیان

هر که در یقین خویش نکند و بیدیده

عقل بدانند که پیش ازین هست نبوده

است و اکنون هست شد و از اینجا

بدانند که او را هست کنند و بدیدارند

بس نفس خویش بدانند تن برورد کار

خویش رسد بدین

برویدند ای غافل چنان تو خفته قطع

چون برای تو پیش راو است مصنوع و از پیش

فرغ و نفس و فدا و فو

معنی کلمه تبارین آنرا مایلینکلم

که یعرف مقدار عقله و مشابه فعله فاذا

نکلم رفع الحجاب و عرف الخطاء و الصواب

معنی کلمه یاسین امر دخی که دیدم

ندانند که او عالمست یا جاهل یا بله یا

عقل چون سخن گفت مقدار عقل

و ثابت فضل او دانسته شد بدین

و دهنان بود بر زبان چون گوید سخن بداندش

خوب گوید پند گویدش زشت گوید غایتش

کلمه هشت
فرع ذب لسانه کثر اخوانه

معنی کلمه بتاری المراء یصطاد فلوب

التاسر بکلمه الطیب و کره الصیب

معنی کلمه پیاسنی ترک که مرد مانرا

نکوید و بکدر عثرات ایشان

نکرد ایشان او را دوست گیرند و با او

چون برادران زندگانی کنند بیت

که ثابت خوشتر از جلدین در مودت برادران توان

در زبانت بیت ه فانه خضم مان تو با کران تواند

کلمه نهم بالبریت عجل الح

معنی کلمه بتاری المراء یصطاد فلوب

التاسر بکلمه الطیب و کره الصیب

معنی کلمه پیاسنی ترک که مرد مانرا

نکوید و بکدر عثرات ایشان

نکرد ایشان او را دوست گیرند و با او

چون برادران زندگانی کنند بیت

که ثابت خوشتر از جلدین در مودت برادران توان

کلمه دوم
بشر الخیال کاد و وارث

معنی کلمه بنایین مال الخیال کاد

بشر طریقه کلمات و وحی المیزات

و کون معنی الحاد و یصله اولاد

یعنی معنی کلمه بنایین خواسته

بخیل یا بافت روزگار تلف کرد دیانت

میزات خوارانند از بهر آنکه بخیل را

دل ندمد که مال خویش را خوش بخورد

یاد و وجه خیرات و طریقه مهربان بکار برد

میزات مال و نورانی از اذان ال حسن کیان

یا تاج عادات یا میراث غار کجارد

کلمه سوم لا شظیر
الفرق و انظر الى ما قال

معنی کلمه بنایین اذ اتمیت کلاماً

فلا شظیر لایحالی لایله و لایکن الی کمن

طایفه مرتب باهل یقول خیراً و رب

فأخیر یقول شر معنی کلمه بنایین

دو کونده سخن کن که تر نیست

یا وضع عالم است یا جاهل در نفس سخن

نکر اگر بیک باشد نگاه دار و اکتد

بد باشد بکنار بیدیت

شرف قول و چنانکه سخن گفته سب از

نویسنده را که ما در حدیث و کذا نده سخن کرد

کلمه در نزد هم الجمع
عند الیلا تمام الحجة

معنی کلمه بتاری القبر عند البکاة

من جاذبات المشوّة والجمع عند البکاة

من حاکمات العفوة وآية محنة تكون

الزمین فقد ان المشوّة والیلا بدیهة ووجدنا

العقوبة التشریفة معنی کلمه بتاری

هرگز آبادی رسد یا آفتی روی بدو

آرد او دران بلازاری کند یادان

بلا اضطرار نماید و صبر و تسلیم و سرمایه کار

و پیرایه روزگار خویش سازد از ثواب

ابد محروم ماند و عقاب سر بدی که فرار

شود وجهی بجهت بود تمامتر ازین حالت

درین جمع کن که بسنج بقای دست کند و بخورد

سج برقی تا ترانست که شرب خدای علی

کلمه تیزدم لا ظفر مع البغی

معنی کلمه تنانی می طلب البغی

شیئا نالغالب انه لا یجد ذلك المطلب

ولا یزده ذلك المشرب وان وجد من او

ظفره کن فلا یمنع به فکانه لم یتله

الریحز و لم یظفر به و لم یز معنی کلمه

بیای سنی هر که بظلم و فری کردن

چیزی طلب کند فالتیست که آن چیز را

بدست نیارد و بران چیز ظفر نیابد اگر

بنازد بدست آید و ظفر باید از آن چیز

برخورداری و اشباع نکند بر مخرج

باشد که ظفر نیافه بود پست

هر که از این میزیست ظفر از راه او میان برست

و ظفر نیست منت کوفت بر پایت ان ظفر گویا

کلمه چهاردم

لاشباع کبر

معنی کلمه بتانری الله کبر لا

یحکم علیه اودیة الشاء ولا قطع الیه

اودیة الشاء معنی کلمه بتانری

مهر که متکبر باشد مردمان شای او

نکویند و ولای او بخویند پست

مرا که بریده شده شوق در محضیاب او گویند

و انک بر هیچ تراصفت عالم شای او گویند

کلمه پانزدهم لا بتع شیخ

معنی کلمه بتانری الله کبر لا

الخلق علی الناس فلا یلقی من الناس

ولا المصوت معنی کلمه بتانری

مردمان نیکویی نگویند و طاعت ندارند

انک را که بخند باشد از بهر آنکه چیزی

نمی بینند و بفریاد نگویند بیت

سرا غلظه شاد است کن که غلظه

بودی بس که بگویند

کلمه شانزدهم

لا صحت مع النهم

معنی کلمه بتاری من قلعان و

قلت ادوان قمرک کثرت طعام کثرت

استقامه معنی کلمه بتاری مریکه

بسیار خورد پیوسته معنی او کزان

و تن او ناتوان باشد و مریکه اندک

خورد حال او بخلاف این حال بود پیوست

تشریح معنی دوم را تن درستی و خوردن بسیار

غیب نویسنده ماز که من جوین جان عزیزت کار

کلمه هفتم
لا شرف مع سوء ادب

معنی کلمه بتاری عذر الهی لایزال

لا شرف معنی کلمه بتاری

مریکه بی ادب باشد از بزرگی خودم

مانند و بدرجه اشرف نرسد و احیان

و امثال بیت

بی ادب روی که جویند کرم ابراهیم است

بی ادب باش تا نزدیکی که بزرگی خود را بدست

کلمه شریفه

لا اجتناب مع جرح

معنی کلمه بتاری لایک و انحراف فان

انحراف یکنی صاحب فی الحقیقات و یقوده

الی المخطورات معنی کلمه بتاری

مهر که در طبیعت جرح سه شته شدت

که از خرام بگریز یا از مخطورات بگریز

در سوی غمزه که شک از کرم و کد

که تو ای که در بساط است دست از حسی بیاورد

کلمه شریفه

لا اجتناب مع جرح

معنی کلمه بتاری الحسنه یعنی بما

فیض الله من خیر علی عین و خیرات الله

الحاصله فی بلاد الواصلة العباد له لا

تقطع راسیها و لا یقتنع بها فلابد

هذا یكون الحسنه قط فی الحق طیب

و من الزلات نصیب معنی کلمه

بیارینی که در حسن و پوسنه ازینکوی

له خداوند عزوجل دیگر از اهدا نمودن

باشد و راحت عمر و لذت عیش نیابد

پس دوری و شادی با هم پیکر نباشد

کرم و انعام و کرم و انعام

کلمه بیست و هجدهم

معنی کلمه بیست و هجدهم

الْعَدَاةُ وَبِدَهْبٍ مِنَ الْعَيْشِ الْحَلَاةُ

معنی کلمه بیست و نهم

بیت که مردمان از دوستی و بگریزند

و از حالت او پرهیزند بپشت

بیت که فعلی است باج این را که علاج بود

تا زمانی که بپوشد گفت دوستی باج بود

کلمه بیست و یکم

لا سود مع انتقام

معنی کلمه بیست و یکم

و لا يَنْفَعُ لَهُ ثَمَرَاتُ الْعَادَةِ وَلَا

يَقْدِرُ عَلَيْهِ جَزَاءُ السَّيِّئَةِ

معنی کلمه بیست و دویم

شود او را دست از کینه خواست نباید
 داشت و مذمب اقام را یکبارگی نباید
 گذاشت و تا تواند بفرمود باید گوشید
 و بلاشراحت باید بوشید **پیت**
 موت اشام از مردم موت سر کف بال
 از نه اشتام میرو شو تا نانی ز مستی
کلمه پیت و هم
لا زبانه معز عازة
 معنی کلمه تناسلی یعنی آن بکون

لا انسان عندی ان صدیقہ حسن الخلق
 یفوق الجواشی النطق فان لا زبانه اذا کما
 زاعرا لا یكون زایرا بل یكون اسدرا لا
 معنی کلمه پیاسنی مر که زیارت
 کینی رود باید که بوقت خوش خوی و کشاده
 روی باشد چه اگر در آن وقت بدخوی
 کند و از سن لطف فرلا و فاعلا عدول
 نماید آن زیارت را باطل کرده باشد پیت
 چون زیارت کینی عزیز را روی خوش و روی خوش

چاکریدوی کما آتیا انذیمات شوباره

کلمه هیتن و ستم
لاصواب مع ترک المشورة

معنی کلمه بنابرین من لیکر له صدق

المشورة فی الامور داعیه الی الصلاح

والصواب هادیه الی النجاة والنجاة

معنی کلمه بنابرین در همه کارها با عقلا

مشاورت و با علما مذاکرت باید کرد

چه مشاورت سرد را صواب رساند و از

خطا نگاه دارد بیدیت

مشورت را هر صواب است در کار مشورت باید

کار را که مشورت کند ادوی باشد و صواب است

کلمه هیتن و چهارم

لا مرقه لکذب

معنی کلمه بنابرین من لیکر له صدق

یعنی الاقوال لریکن له حسن الاموال

فیقول خالیا من حیاص المرقه عاریا مالا

الفتوة و هذا قیل الصدق ام الضایع

وَأَكْبَدُ أَمَّ الْفَرَاحِ الْمَعْنَى كَلِمَةً

بِاسْمِ يَرْكَبُ رَاغِدًا كَثِيرًا بِنَاشِدٍ

خُنْكَ دَارِ بِنَاشِدٍ كَهْ جَنِينٍ بَاشِدٍ

از مَرُوقَةٍ خَالِدٍ وَارْتَفُوتِ عَارِي بُوَدِ بَعِيتِ

سَرِ كَرِ بَاشِدٍ دَرِ بَنَاشِدٍ الزَّوْتِ كَا فَوْزِ بُوَدِ

كِرْ كَرِ عَمِ رَاغِدِ بُوَدِ دَرِ دَرِ دَرِ دَرِ دَرِ

كَلِمَةُ بَيْتِ وَنَحْمِ لَوْ فَا الْمَلُولُ

مَعْنَى كَلِمَةُ بِنَاشِدِ الْإِنْشَانِ إِذَا كَانَتْ

مَلُولًا لَا يَحْتَدِ عَلَى عَهْدِهِ وَلَا يَحُولُ عَلَى وَعْدِهِ

فَالْتَرَادَ أَمَّا فَتَحَ الْعَهْدَ إِذَا دَاشِمِ أَخْلَفَ

أَلْوَدَ مَعْنَى كَلِمَةُ بِنَاشِدِ مَلُولُ

بَاشِدٍ بَرِ عَهْدِ بِنَاشِدِ وَدُوسَتِ جَنِينِ أَوْجِ

اعْتَمَادِ نَاشِدِ كَرِ دَرِ زَهْرِ الْكَجُونِ

سُلْطَانِ مَلَائِكَةِ وَشَيْطَانِ سَائِتِ بَرِ مَشُونِ

كَرِ دَرِ دَرِ عَهْدِ بَاشِدِ كَرِ دَرِ دَرِ دَرِ

بِنَاشِدِ كَرِ دَرِ دَرِ دَرِ

مَطْلَبِ نَوْفِ زَهْرِ مَلُولِ نَشْوَ بَسْتِ عَالِ رُفَا

كَرِ دَرِ دَرِ دَرِ دَرِ دَرِ دَرِ دَرِ دَرِ

کلمه بیست و ششم
لاکرمه غزاله تنی

معنی کلمه تباری من کان قیام
هو عندنا مکرر وعنده الناس مکرر
ان اکرمکم عند الله اتقوا الله
معنی آخر و مؤان الکرم علی نوعین
احدهما ان یکف الانسان سره من غیر
و ثانیة ان یعمل الانسان بصیرا للغير
من غیره فالاول لیس فی قوله

والشانیست وجود و فاداة و الاول
اتقوا من الشان لان فاداة ام و منفعة
اعم و لهذا کان الانبیاء صلوات
الله علیهم و صون بکف الانبی عن الشان
معنی کلمه پارسنی هر چه بر میز
کار بود نزدیک خدای عزوجل گزافی
بود و نیز این کلمه را معنی دیگر توان
گفت و آن معنی اینست که کرم دو گونه است
یکی آنست که خلوص از شر خویش میزداری

و این پرهیزکاری است و گفته دیگر
 آنست که خلوا از خویش ضیاع دهی و این
 داین جوانمردی است و پرهیزکاری شریف
 از جوانمردی حکم آنکه نایده او کاملتر است
 و مستغنی او شامتر است
 اگر بی برادرتی رو از آنکه تقوی هر چه است
 با مرتق درم و در جسام بهتر از نیک کردن است
 کلمه نیست و هفت
 لاشرف اعلیٰ فی الاسلام

معنی کلمه تنازی است سلام عزیز خدا
 و آن رزق الهی و آنکه او ذیل عبادت و آن
 که مرما له و آن شرف اعلیٰ من العبد
 الموبد و آن فی مزالک و آنکه المخلد
 معنی کلمه پیاری هر که سلمان
 شد بهر جا و دینی و شرف دو جهان را رسید
 و عافلان و آنکه عز و مودت و شرف
 خلد بهر آنکه ملک کفرین و مال نایب
 این که ذل کفرین است و اسلام را از آنکه

کثرت بابت پلانی که بر اسلام نیست و شریعت

کلمه بیست و هشتم

لامعقل الحس من الورع

معنی کلمه تنازی الورع للأشنان

اجتناب عقل و ملاذ واجتناب موبل و لواذ

معنی کلمه پیارتی تمیز که خرامه که

از حوادث دنیا و فزایب عقیق امان یا بد

اورا در ورع با عیض کونیت چه میرکانت

ورع هیچ آفت درد و جفا ن بدورستد

یو که از ورع مکررات طاری و تراپاست

درینا ورع که بر از انکه از ورع یک تناسی

کلمه بیست و نهم

لاشفیع النج من التوبه

معنی کلمه تناسی من تناسی عجل

التوبه و لا عجل تاد و شتت بدیل التاد

ولا شغف از اشتغال بعد از آنکه بر رفع

کامیانه و عرض مقامه علی الحسن الالهیه

فانه نیر که تفتی جانانه و ان کثر

وَيَكُونُ نَهْمًا وَإِنْ كُنْتَ وَلَمْ تَعْنِ
أَحْرَهُوَ أَنْ يَلْبَسَ إِذَا جِيءَ خَلَاءَ مُفَضَّيَةً
لِلْعَائِنَةِ مُتَدَبِّعَةً لِلْعَائِنَةِ فَلَا حَظَّ لَهُ
مِنْ أَظْفَادِ تِلْكَ الْأَمَةِ وَمِنْ خَالِ تِلْكَ
الْحَاكِمَةِ إِلَّا بِالشَّفَاعَةِ أَوْ بِالتَّوْبَةِ لَكَ خَازٍ
أَنْ يَكُونَ كَثُرَتِ الشَّفَاعَاتُ يَحْبُحُ
عَصَبَ الْحَلِيمِ وَتَشْقَى لَهَا الْكَذِيرُ
يَحْمُرُ الْخَائِي بِسَبَبِ ذَلِكَ تَرَدُّ الْعَفْوُ الْمَطْلُوقُ
رَالَهُ الْجُحُوبُ ظَلَالَهُ وَكَثْرَةُ التَّنَادُلِ

عِنْدَهُ لَا قَرَانَ بِالْجُحُوبِ وَالْأَطْفَارُ لِلتَّقَى يُحِبُّهَا
كُلُّ أَحَدٍ وَيَرْثُهَا كُلُّ خَلِيدٍ إِذَا ذَنُ
التَّوْبَةِ مِنَ الشَّفَاعَةِ أَنْفَعُ وَلَوْ أَنَّ الْعُتُوبَةَ
أَدْفَعُ مَعْنَى كَلِمَةِ بَيَّاسٍ تَرَى مَرَكَةَ تَوْبَةٍ
كُنْدَ انْكَسَافِ أَنْصَانِي تَبَالِي مَا جِيءَ خَوَاهِدُ
خَنَائِي مَرَّ جَلِي بِرَكَاتِ تَوْبَةٍ أَنْ خَاجَتْ أَوْ
رَوَاكُنْدُ بَرٍّ بِمَجِّ شَفِيعِي دُرِّ دُرِّ دُنَا
وَعُقْبِي وَأُولِي بَهْرَازِ تَوْبَةٍ بِنَاشِدِ وَتَرَانِ
كَلِمَةٍ رَامَعْنِي دِيكَرُ تَرَانِ كُنْتُ وَأَنْتَ

معنی آنست که اگر کفتری گناه کند و معتر
کُناه کند و مهتری بر وی ختم آورد شود
برای که مهتر قوه کند و دست در جلد
اعتقاد رود از استغفار زنده و متخوع و
خشوع نمودن گیرد این حال برضای مهتر
نزدیک تر از آن باشد که نزدیک مردم
رود و شفیقان انگیزد و مهتر را از جوار
درد مرده پیداست
ای کوی گناه که پستی میرسی از آن خاک شین

تو بر کن تارضای حق ای که به از توبه نیست بخش

کلمه ششم لا لباس اجل من السلافة

معنی کلمه تنازی التکلف للذئبان
آتش شعله آتشها و آصفی حله تلذیبها
معنی کلمه پایشی چون مردم کاس
صحت نوشند و لباس شلافت پوشندی باید
که قناعت کند و بگرد آفرین نکرد
نااسب طمع فاسد و طلب زایدان حاتم

و بانه سلامت را ياد ندهد **يَدِيت**

هرگز عقل با بره است **يَدِيت** بر سلامت

بسلامت گريخت شایسته **يَدِيت** بر سلامت

كَلِمَةُ تَقِيكُمْ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

معنی کلمه بناری **يَدِيت** کلمه تَقِيكُمْ

علاج ولا الظلمانية **يَدِيت** کلمه تَقِيكُمْ

معنی کلمه بناری **يَدِيت** کلمه تَقِيكُمْ

در عزت مرکز شد و نادانی در جلیت

پیشنه گشت **يَدِيت** کلمه تَقِيكُمْ

معنی کلمه تَقِيكُمْ **يَدِيت** کلمه تَقِيكُمْ

دامن جلال و آسین آن **يَدِيت** کلمه تَقِيكُمْ

يَدِيت کلمه تَقِيكُمْ

علم است یک **يَدِيت** کلمه تَقِيكُمْ

نیت از جلال **يَدِيت** کلمه تَقِيكُمْ

كَلِمَةُ تَقِيكُمْ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

معنی کلمه بناری **يَدِيت** کلمه تَقِيكُمْ

وَأَشَفَّ سَقْمَ قِيلَ لَوَاحِدٍ اسْتَرَّاحَ مِنْ لَاحِدٍ
عَقَلَهُ قَالِ بَلْ اسْتَرَّاحَ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ
معنی کلمه پیاسری معج پیاسری معجتر
از کم خردی نیست بسبب آنکه مردی
صحیح آن باشد که از افعال قوی
و اعمال شقیق صادر گردد و معج
که خرد برین گونه نیست بر معج کم خردی
صحیح نیست **پست**
ای که روز و شب از طریق معج از روزی جسم و جان

بد و روزی از کج نیست معج پیاسری معج خردی

کلمه تنویر
لَبَّيْكَ يَا نَبِيَّكَ يَا مُحَمَّدٌ
معنی کلمه پیاسری معج پیاسری معجتر
القول اجمله و من الخبر اكله فانك
ان عودته الشتر لمرأته ان تبدلته
و تصد رعبه على موجب ارادتك كلمه
شتر بکد کانت بل نظیر یا نیک
معنی کلمه پیاسری معج پیاسری معج خردی

باید کرد و بر بد خوی نباید کرد چه روا

بود که بر حکم حادث زبان در موضع

ناز که از آن بدبران خوی کرده باشد

کلمه رود که خداوند زبان را از آن دارد

بر کلمه خوی کن زبانت را کان در زبان گویند

خویش را بر بدی کنی زبانی بر خفت سیاه روی

کلمه تنجیم الموعود و ما جملة

معنی کلمه تنجیم الموعود اذ الموعود

علاج مروت و مروت مروت و مروت آری باشد

و عای آیه معنی کلمه بیان

مکتب علی را نداند پیوسته در بوسه

آن علم افتاده بود و آیه آن علم را بد

میگوید و مذمت میکند پیت

روان شمشیر را که نشان خود اندیش

علم کرد و علامه است جوته که خود اندیش

کلمه تنجیم الموعود و ما جملة

امرا عرقه و لم یتمعد

طوره معنی کلمه تنجیم

تَحْسِبُ اللَّهُ أَمْرَهُ عَرَفَاتِهِ فَطَرَهُ مِنْ صَلَاحِهِ
لَا مِنْ تَلَاكِ وَتَطْلُقُ مِنْ مَلَأَ مَعِينِ لَمْ يَنْ
تَلَأَ مَعِينِ فَلَمْ يَكُنْ عَلَى إِقْرَانِهِ وَلَمْ
يَحْتَجِ عَلَى إِخْوَانِهِ مَعْنَى كَلِمَةِ بِيَارِ
مردم را جان باید بود که و در خویش
بمانند و از اندان خویش دوری کنند
ناهم از خالق رحمت باید هم از خالق بخت
بمانند بر این پایه که همان در کف خویش
تسکین را باید و آنگاه قدم از دست خویش بردارند

کلمه بیست و ششم اعاده اعذار از ذکر الایمان

مَعْنَى کَلِمَةِ بِنَائِي إِذَا أَدْبَجْتَ ذِكْرًا وَلَا
تَقْنُدْ إِلَّا كُنَّ وَاحِدَةً وَلَا تَسْتَغْفِرُ
سُوءَ الْأَمْرِ فَإِنَّ أَعَادَةَ الْعُدُوِّ مَذْكُورٌ
لِلذُّوبِ مَقْرُونٌ لِلْيُؤُوبِ مَعْنَى كَلِمَةِ بِنَائِي
چون از کُنای بیکاری عدو خوانستی
دیگر باره بفرمان مقرر نباید شد
ناز کردن ناز و کردن گناه باشد بخت

هر که اندک است بخل پدید کشد بر بسیار
در اقل چون بسیار در جامع بجا و شکر

کلمه بیست و هفتم الشفیع جناح الطالب

مَعْنَى کَلِمَةِ بِنَائِي الطَّالِبُ وَاسْطَةُ
الْشَّفِيعِ يَصِلُ إِلَى مَرَامِهِ وَمَطْلَبِهِ كَمَا أَنَّ
الطَّائِرَ وَاسْطَةُ الْجُنَاحِ يَصِلُ إِلَى مَطْمَعِهِ
وَمَشْرُوعِهِ مَعْنَى كَلِمَةِ بِنَائِي شَجُونِ
مردم را ببرد که حاجت افتد و او از حاجت
بزدان خویش دفع تواند کرد و در دست

درد آس شفیع زید و معنای آن شفیع
بجاست خویش و سد جانان باشد ظاهر ادا
بطعم و مشرب رند بیت
ای که پستی و طاریت با
تا بطلب خود رسی و ک
دست در این شفیع

کلمه بیست و هشتم اتفاق المرء ذل

مَعْنَى کَلِمَةِ بِنَائِي التَّافِقُ يَكُونُ ذَلِيلًا
عِنْدَ الْحَاقِّ صِغَرًا عِنْدَ الْخَلِيقِ مَعْنَى كَلِمَةِ
بِنَائِي مَرَجُهُ تَفَاقُشْ كُنْ

عندیک خواه از کفی کرد و دستت قصه باز

برسد باز حق تو تازه کردن و کلاه ترا

کلمه تنی و همت النصح بین الملایق

معنی کلمه تنی تنی من صبح آناه علی ماکه

من الناس فقد منك شئ واقتضی شئ

معنی کلمه تنی تنی هر کس دوستی را

نصحت کند شما باید کرد چه نصحت

در میان مردم نصحت باشد پست

کریست کی غفلت کن که جزین شود نصحت

نصحت کرد ما باشد آن نصحت جز نصحت

کلمه تنی و همت

اذا انزل العقل نقص الكلام

معنی کلمه تنی تنی انزل انزل عقله کم

نیکم الا بقدر الحاجة ولو یح حرم

الهدایان والحاجة معنی کلمه تنی تنی

هر کس عقل تمام شد در جمیع پهلوه

نگوید و زبان خود از سخن زبان کارگاه

دارد پست

ظاهر خویش خلاف باطن دارد و نیز دیک

خدای عزوجل دلیل باشد و نیز دیک

خلق خیر بدیت

ای که داری تاق اندر دل غار با دست غیده اندر

رکاز دقان پیش رویش خوار کرد و نیز دقان و چنین

کلمه جمل و نیکم نعمة الجاهل و روضة فی منزلة

معنی کلمه تنی تنی نعمة من العلم له ولا

اثر من الفصل علیه کد روضة فی منزلة

وضعت فی غیر موضعها و وقعت فی غیر

موقعها معنی کلمه تنی تنی مردم نادان

سزاوار نعمت و شایسته خدمت نباشد

و آنکه نصحتی باید یا حشمتی بدیت آورد

بر و نیز بد چنانکه سبزه زار در منبلیه نرسد

و نیکو نیاید بدیت

ای که داری نرنگه ابری ال کن از کار خود کلمه

نست و جهان را نخواهد روضه در میان فریده

کلمه جمل و نعمة

الجمع انقبض من الصبر

معنی کلمه بتای از الجمع من الصبر

اتَّبِعُوا الْفَلَقَ نَزَّالًا مِّنَ السَّمَاءِ كُتُوبًا وَتُرَاثَ الْعَرَبِ

معنی کلمه بتای از جمع کردن در

وقوع فواید و قول مضایب دشوار تر

و رجوع کنند ترا از صبر و قرار و سکون

و وقار است **پیت**

در اوست صبر کوشش کبر برضای خدای عز و جل

تن در دفع که دفع صبر صبر از دفع صبر است

کلمه جمل و تیوم المسول حر حتی بعد

معنی کلمه بتای از المسؤل ما لم یعب

کأن بالخيار في المنع والإعطاء ولا

والإبطاء فإذا وعد صار انجاز الوعد كذا

و دینه و لیا علی نفسه معنی کلمه بتای از

مرد مسؤل تا وعد نداده است و زیاندا

کردن کرده است آزادی و زمان

ایشان و عنان اختیار در دست او است

اگر خواهد بگوید خواهد نکند

اما چون وعد داد و زبان گروید و کرد

بده ما کردن و عهد ماند و تمام ایضا

و عنان اختیار از روی مردی از دست

او بیرون شد و این کلمه را معنی دیگر

هست و آن معنی آنست که مرد مسؤل تا

و عهد نداده است و باز کند و نکند

نایب او را حرداند و آزاد او را بداند اما چون

و عهد داد و زبان گروید شاید در حریت

او توقف شد و در آزادی او متوقف شد

و منتظر ماند اگر وعد را وفا کند گوید

حریت و آزاد و اگر وعد را وفا نکند

گویند نه حریت و نه آزاد **پیت**

مرد مسؤل چون عهد و پیشین در مقام نکند

ست بر کرده و فایده نیست جز که در غایت

کلمه جمل و چهارم

الکلام الا ان خفا من مکيه

معنی کلمه بتای از الکلام الا ان خفا من مکيه

بسته بکشد و بجا بگذرد و بکشد

عزیز عذر و بجا بگذرد معنی کلمه

بیای می که دشمنی همان دارد و دوست

اشکارا کند او بدترین دشمنان باشد از هر

آنکه خدا از دشمن ظاهر ممکن است و از دشمن

باطن ممکن نیست بدست

کثرن دشمنی تو او را دل که ظاهر تر نماید بر

ست مکن عذر دشمنی نیست مکن عذر دشمن

کلمه چهارم پنجم مطلب

ما لا یعنی فاته یا یعنی

معنی کلمه بتایین مطلب ما لا یعنی

و حاول ما لا یعنی فاته ما یبقی فی المکان

و جان ما یبقی من الملمات معنی کلمه

بیای می که چیزی طلب کند لایق

کار و در خورد روز کار او باشد از و چیزی

فوت شود که کار و در خورد روز کار او

باشد پیت

آپت یا بکام مردم که شش ج کریم

فوت کرد و نه بکشد آنچه او ایسی کار

کلمه چهارم ششم السامع
للغیة أحد المعتبرین

معنی کلمه بتایین السامع للغیة

للقاب فیهما تحقیق من نکال العاجلة

و بالاجلة معنی کلمه بیای می که

عین کس کند که غایب باشد بشود

و بدان رضادهد و عین کند را ملا

نکند و آن عیب را عذر دهد او یکی بود

از دو عین و در وقت دنیا و عقیقت

آخرت با عین کلمه شریک بود پیت

تا زمانی خواست کس که بد و که طاعت

بر او نیست کی شود ست چون کعبیت

کلمه چهارم هفتم الذایع الطمع

معنی کلمه بتایین الذایع من طمع و قد

عز من معنی کلمه بتایین می که

بزدل و مردمان آیتلاف از هر طمع دارد

و مردمان آن حال از و معلوم شود او را

دشمن کیند و درو و چشم خواری نکند

و هرگز نزد یک میحکمشرف و عزت نیابد

هر که از او طبع بال کینان شن مریخ و جانش در جبهه

تاوانی طمع کن زیرا که مرده خواریت جلدت

کلمه جهاد مشتق الرحمة مع الیاس

معنی کلمه تنبیهی من تلق باذیال

آنست از قطع کجاء من اموال الناس

عاش فی دعة لا یسوءها نصب و راحة

لا یسوءها نصب معنی کلمه تنبیهی

هر که ایستاد از اموال مردم ببرد و در دنیا

تجمل و زینت ندارد پیوسته قهر ز رافت

باشد و عمر و دانایش ک ندارد پست

تا تو دل بر امید بستنی مرده بخت جلد و دل

چون بریدی امید از کرا مرچان رافت و دل

کلمه جهاد من المخرج من الخرص

معنی کلمه تنبیهی کد جری من جرد

و کل طاع من معنی کلمه تنبیهی

هر که بر چیزی جری تر و مولع تر از آن

جیز مجر و تر و بهره تر پست

ای که از حصانده شرب و زنه باری پست و بادلش

از حصان و شوزیراک مر که او من پیش خزان

کلمه پنجاه من کفر احدا بحیل

فرخنده علیه اول استخفاف

معنی کلمه تنبیهی من یفقد المذبح

خند علیه الاکابر و استخفاف

الاخاغر معنی کلمه تنبیهی من یفقد

مذبح میا و کند پیوسته بزرگان بر و کینه

و دباشند و خردان بر و استخفاف رسانند

و او هر که از کینه و در کان و استخفاف

کو جکان خلی بود پست

مر که از مزاج پشه خویش کرامت بمان کرد

در همه دید بیک باشد بر و سپینا کاران

کلمه پنجاه و یکم عید

الشهید اذ لم عبد الا الله

معنی کلمه تنبیهی ان یبدل الشری قد

یغیر مولاه و قد یکن منه من اشتراه امنا

هر که در کاری بکوشد واجب نیست که

از آن شغقت یابد که بسیار باشد که

بکوشد و عاقبت از آن کار زیان کند بدست

ای بار که طالب است کردن کار باشد در آن

ناج او شود از آن بکین چاره شود از آن نادر

کلمه پنجاه و پنجم **لا تشکل علی**
المتقین فی اصابع النوی

لا تشکل علی الهوی ولا تشکل علی الفی

فلیس کل ما یهوی الإنسان یلکه

ولا کل ما یبتاع یدرکه و یعلم ان الاعتقاد

علی الهوی ولا کمال علی المی من شیم الحقا

و حلال النوی معنی کلمه بیانی

بر آرزو و اعتقاد نباید کرد و بر موجب

آرزوی خویش نزد خطر نباید افتد که نه

هر چه آرزوی است بتو دهند و مقابل آن

در دست تو دهند و نباید دانست که اعتقاد

کردن بر آرزو و عادت آله بیشکان

و بضاعت کوزه اندیشکانت و این کلمه

معنی و یک دوان گفت و این معنی است

که بر عجز آرزو اعتقاد نباید کرد لیکن در

طلب آنچه آرزو باشد جسد باید نمود و بجز

بر ندانست آید و یا قه کرد بدست

کینه بر آرزو کن که نه بجز آرزو باشد نه بجز حق

سکه بر آرزو کن که نه بجز بر عاقبت بود امن

کلمه پنجاه و هشتم **الیاسر حر و الرجا عبد**

معنی کلمه بیانی من قطع التی و عزالک

خرج من رزق خدایم و فی کل وقت عزم

و هذا هو المیزان و من عقد الرجاء بالنشأ

توی رزق خدایم و وقع فی قید طاعتهم

و هذا هو المیزان معنی کلمه بیانی

هر که از احسان کسی نرسید شود و آری

او بیرون آید و از مذلت خدمت او باز دست

و این نشان آزادی باشد و هر که امید

در احسان کسی نیست و در بند و مانده

و بد از خدمت او که در رکشت و این نشان

بندگ باشد بیت

گبریدی ز مردمان آید
بن از آبی و بدل شاه
در پیشان امید هستی
و این از دست عزاز

کلمه پنجاه و نهم ظن العاقل هاته

معنی کلمه تباری قد صد و ظن العاقل
بسیب فکانه کاهد صد و حکم الکاف
بسیب فکانه معنی کلمه تباری
یار باشد که کان عاقل ناست آید
چنانک بسیار باشد که حکم آخر کوی

راست آید بیت

راشارت که در عاقل کرد
راشارت از نوبدی
ظن عاقل نو هر کسی
و احاطت جو که آخر کوی

کلمه پنجاه و هشتم نظر العنبر

معنی کلمه تباری نظر العنبر
و اعنبر معنی کلمه تباری
اجوال دینی و امور عقیبت کد و نیک
نائل کند عینت کید و از آنچه زیان کان
باشد بکد و بد و با آنچه سودمند باشد

در آویسد بیت

بر در کار را جو کرد
بره اعتبار از ان شود
بر جان سودمند بود
بر چنان سودمند بود که آ

کلمه پنجاه و نهم العاقله شغل

معنی کلمه تباری العاقله شغل
طاجها عاقله لایق به و کلا و لایق فی مصالح
الامر و کلا و لایق معنی کلمه تباری
دشمنی کار نیستی فایده و از که ارمان
با فایده باز دارند و منع کنند است بیت

بر کس کند عاقله شغل
از نوبت زیاده کرد
که در شسته غما باشد
که در شسته غما کرد

کلمه شصت و اول القلب اذا الرعی

معنی کلمه تباری القلب اذا الرعی
بمعرفه علم حدیث که المال و ظهوره الکلا
و قد منه الظهور و ذهب عنه البعد
حی لا تعلم ما تعلم ولا تفهم ما تفهم
معنی کلمه تباری الرعی چون دل را بخانید
شود در دین جیزی که کد و دو آن

جیزادنیاید بر عنان دل در وقت محفل

علم بدو بایداد و باری که زیادت آن

لغات او باشد بر و نباید نهاد تا او عاجز

و سرگردان نکرده و سنجید و ناد آن مانند

بستم دل بر وی سلم هر کاسی که آتش دل افروزد

سج خاوار کرد نیز بود بستم سج هم نموز

کلمه شصت و یکم

الادب صورة العقل

معنی کلمه بتاری صورت العقل و الاصل

المدبّة و الاصول المصوّبة و الحركات

المؤدبة و التكنات المتهمة معنی

کلمه بتاری معنی مرکز عقل باشد نشان

آن بود که کشتار و کزین و کردار او بسته

باشد و با مردمان با دلب نشیند و با دلب

خیزد و از نوارد نماند و مراد صدامت

بپیمیزد بعیت

با دلب با هر چه احوال که ادب نام یک است

عقل است که خبر آرد نیست قائل کی گوی آرد

نمود از نهاد و جهت شود از پشت او از دم

کلمه شصت و دوم

استافل صلیت اعالیه

معنی کلمه بتاری معنی صلیت اعالیه

تفهو الکبار معنی کلمه بتاری معنی

زیر دستان و بنا کردن بر و وضعیف

باشند و او را در حوادث نصرت و معاو

نکند و بر دستان و قوی تران بر وی سختی

نمایند و او را با التماس کنند و این

کلمه شصت و دوم

لا یمال الحریص معنی کلمه بتاری

من استوی علی الخوض ذهب عینه

الماء و عن وجه الحياء معنی کلمه بتاری

هر که بر چیزی از مطلب دینی و لذات

بدنی خیر باشد او را در طلب آنچه آید

آید و شرم نیاید و بلائش هیچ مالد

کند و لغات نماید بیت

هر که باشد خیر بر چیزی نماید او را چنان شرم

کلمه را معنی دین کنوان گفت و آن
 معنی آیت که هر که نیمه در خورشید را
 شست داشته باشد تا بر وفاد و فاحشه
 رفته بود نیمه ز بر او معنی چشم و روی
 شست شده باشد از هر دو آب و شرم رفته
 و زایل گشته بدین
 هر که بشوید تا بر او شست و تو به بود و شست
 نشوید تا جان سبز سبزینا بشوید
 کلمه شصت و نهم در آخری

عجانه قلا حیا و وید و لسانه
 معنی کلمه تباری
 من برت الرجال علیه ذهب الحیا و عن
 عینه فلا یحترق من الایامه و لا یخاش
 و لا یسقی من الایامه و لا یخاش معنی
 کلمه تباری میوه در زیر میوه
 خفته باشد و بر او آن نوع جگر فاحشه
 هم شرم و او اندک شده باشد و هم زبان او
 پلید گشته بدین

هر وقت که کسی بپوشد در زیر مردم و در خورشید
 شرم او شده باشد و سوزاید از لفظ از گوشت
 کلمه شصت و نهم
 السعداء و عظم بغیر
 معنی کلمه تباری من و عظم بغیر کان
 شیدا و من موقف الشقا و عید معنی
 کلمه تباری نیک بخت آن باشد که چون
 دیکری بپایند دهند و از کد آن
 ناشایسته و کفار تا بایسته باز دارند و آواز

بند عیبت کرد و ضیبت خویش بزدار و بکرد
 امثال آن کفار و کرد از کد و دپیت
 یکت ایسی بود که آن آجی کی دوست بیدر
 دیگر از او بیدر او شود ازا از او بیدر او کرد
 کلمه شصت و ششم
 الحکمة ضالة الموم
 معنی کلمه تباری الموم یطلب الحکمة کما
 یطلب الظالة ضالها و الموم ضالها
 معنی کلمه تباری الموم یطلب الحکمة کما

حکمت بود چنانکه کسی که کسود و طالب

خویش باشد بدیت

که هر چه پیش کم شود تا به دست او به شرف

بان کسی که درین است هم بران سال طلب کند

کلمه شصت و هفتم

الشجاع مستأوی العیوب

معنی کلمه بتانی الشریطه بخاری القوی

و جمع مستأوی العیوب معنی کلمه بتانی

مرکه بدی جث باطن او پیدا شود و مرد

برجیای زشت او واقف شوند و آنچه در

ذات او است از انواع قبایح و اصناف

فضایح او بداند بدیت

تا او را هر که در بدی که تراست طشت

کرمی فصل تو شود و نهان و زبیدی عیب تو شود

کلمه شصت و هشتم

کثرة الوفاق اتفاق و کثرة

الخلاف شقاق معنی کلمه بتانی

المبالغة فی الوفاق و کثرة الخلاف

و المبالغة فی الخلاف و کثرة الخلاف

و المبالغة معنی کلمه بتانی مرکه

موافقت کسی در قول و فعل بسیار کند و

در آن باب مخالفت بیرون از حد نمایند

مرد ما را از ان شبهت ریا و تربیت اتفاق

اقتد و هر که مخالفت کسی در قول و فعل

بسیار کند و در آن باب مبالغه بیرون

از حد نمایند حال عداوت آنجا مدو

و سبب موافقت کرد پس در موافقت



و مخالفت مردمان طریق توسط باید سپرد

و قدم بر جاده اعتدال باید نهاد بدیت

و در فتنه کان طو کتب که از ان وقت در یازید

در خلاف دام دور شوید که از ان دشمنی پندار

کلمه شصت و نهم رب املا خایب

معنی کلمه بتانی رب املا خایب امکه

و رب عامل ضاع عمله معنی کلمه بتانی

بسیار کن باشد که چیزی امید دارد

و آنچه را در حال امید نیاید و عاقبت الامر

توسید کرد بدیت

چاکر بی امید و خیر غم خورد گریه و درین بیت
برای آن که نکست و بر شکوه که نکند

کلمه هفتاد و یکم رب رحایودین
إلى الخمران معنی کلمه بتاری

لین من رجاء شیء ملک ناصینه و ادراك
قاصینه و رب رجاء معیت و حرمان
و رب زیاده عاقبتها نقصان معنی کلمه
بیاسری نه فرجه امید بخیزی بیت

انرا یافت چه بسیار امید دارند است

که ایستاد و فاش شود و آنچه دران

امید بسته است محروم ماند بدیت

نمردن و امید بیزی که کس نپذیرد شکرمان

بر امید که بیت قهر تحت یاس آفت و

کلمه هفتاد و یکم رب انراح توک
إلى الخمران معنی کلمه بتاری

رب رایح هوای سر و عن مکایع المکایع
خاسر معنی کلمه بیاسری بسیار سود

باشد که بازگشت آن بزیان بود و از آن

غرامت افند و مردم رخ و نقصان پند بدیت

ای بامر و سود و حسد که قدم در ره خوف نهاد

عاقبت چون پشیمان بود او از آن سود و زیان

کلمه هفتاد و یکم رب طمع کاذب

معنی کلمه بتاری رب طمع کبر و خلی
لا یرى صدقه ولا یرى و دقه معنی کلمه
بیاسری بساطع که مردم را افتد
و بنا امید که دل در آن بسته شود

و عاقبت آن طمع دروغ بود و از آن هیچ

ثمره و هیچ فایده بجای نیاید بدیت

در طمع و لذت باید که طمع پشته دروغ بود

آتش گان طمع بر آتشزد کم ز کارش فروغ بود

کلمه هفتاد و یکم
البغی سابق إلى الخیر

معنی کلمه بتاری البغی ذمیم و مرغی
و خیم یسوق صاحبی الی العطب و العناء
لا بل یفرده الی العطب و العناء معنی

کلمه پیاپی حرکتی و موجود

وزیادتی جوید و قدم از دایره انصاف

و انصاف بیرون نهد شوی آن حال

دور رسد و او را در انبیا و اطفا ر

مصایب هلاک گرداند بدیت

بخی شست که بخی کرد بخی جیات را کند

در دراز صفت بناید ناکه در کف نماند

کلمه هفتاد و چهارم در کلمه جعته
شرف و مع کلا کلمه عصه

خیر الدنیا بخلط بشرها و نعمها مترج

بصرها مع کل فرجه نوحه و مع کل

عبه صبره و مع کل فرج خاز و مع

کل خیر خاز و مع کل صحه

عکله و مع کل عره ذله و مع کل

عشره عشره و مع کل نحه محنه

معنی کلمه پیاپی در دنیا میج

کل بی خار و معنی بی خار و معنی

مراده و لایذنه ناکه صبره ناده معنی

کلمه پیاپی حرکتی که در آخر کارها

بسیار نکرد و در عواقب شغلها اندیشه

پیشاز کند او شجاع نباشد و بداجنه

مراد و کام و آرزوی اوست نرسد بدیت

که در عاقبت بماند و هم بر باشد و شک نرسد

نیاید و در عاقبت نرسد و بگوید کام نرسد

کلمه هفتاد و ششم از احلت
المقادیر وصلت النذایر

شاید بی هم و مع راجت بی اله نیست

یک و پیش و کلام و است ایستادین عام

سج است و بگوید سج شاید بگوید هم

کلمه هفتاد و پنجم در کلمه
فکر فی العواقب المستتبع

معنی کلمه پیاپی می که کثره می

عواقب الاحوال و خواص الاعمال و هیت

شدنه و بطلک تجدنه فلا یحوص و الکرام

ولا یرض الکایب و لا یملک ناصیه

معنی کلمه تباری اذ احل قضاء الله
بالانسان فکر ندیره و کنن تقدیر فلا
یعرف وجه صلاحه و فلاحه و لا حکم
طریق بخانه و حاجه معنی کلمه پیار
چون قضای خدای عزوجل نازل شود
ندیر و تقدیر خلق باطل گردد
نادران حال راه صلاح کو کد و عنان
صواب از دست بد هدایت
چون قضای خدای عزوجل برسد نشو و نال

معنی کلمه تباری اذ احل قضاء الله
بالانسان فکر ندیره و کنن تقدیر فلا
یعرف وجه صلاحه و فلاحه و لا حکم
طریق بخانه و حاجه معنی کلمه
پیار چو قضای خدای عزوجل
فرود آید کد و پر میزد و ترسیدند
و فرایندن سود ندارد و هیچ چیز ازین

جمله قضا را از بکر داند بید
چون قضای خدای عزوجل تو تسلیم و سیر ما زبانه
شوان کرد و نفع آن بخور شوان بست راه آن پیار
کلمه هفتاد و هشتم
الاحسان یقطع اللسان
معنی کلمه پیار من احسن الالبان
تقدیر ملامت حبه و ولایه و قطع
السنن عن غبه و حجاب معنی کلمه
پیار چون مردم جای کسی احسان

و سیرت کند زبان او از حجاب و سبب خویش
برین گردد بید
که گویند جای او احسان الالبان و در سیرت
هم خیرش هم پرستی هم زیارش هم رسیدن
کلمه هفتاد و نهم الشرف بالفضل
والادب بالاصوال النسب
معنی کلمه تباری شرف المرو بفضله
لا باصله و ملائنه بادب و لا نسب ما خسر
بالعلم العالیة و لا فقر بالعظام البالیه

معنی کلمه پیاسه می رود و اغرض اینست باید

کدنه بید و شرف از ادب باید

حُت نه از نسب و عز خویش در فضل

باید دانست نه در اصل بیت

فضل دمی را که نیست حق شرف هر چه فضل را داد

روی فضل و بی ادب خود درجه دارد و بزرگی اصل

کلمه هشتادم اکرم

الادب حسن الخلق

معنی کلمه تنبیهی حسن الخلق و اعظم

الاجتناب معنی کلمه پیاسه

خوبی نیکو از همه ادب به عزت و هر چه

لوازم الطاف و مکارم اوصاف درو

مفهرست بیت

رو به خوبی بر همه عالم بی سبب سال ما در نصرت

نیکویی کنی که زده خود نیکویی شریک است

کلمه هشتاد و یکم اکرم

النسب حسن الادب

معنی کلمه تنبیهی اکرم نسب الرجل

جز الادب لا جلا له الا ب معنی

کلمه پیاسه می نویسد ادب جز از بزرگواری

نسب است بیت

ای که معزز باشد و در روز بزرگی اصل و عزت

شعشع است و بزرگی است و بزرگی است

کلمه هشتاد و دو افقر الفقرا الحق

معنی کلمه تنبیهی افقر الفقرا حق

کثر خرقه و کبر حقه معنی کلمه

پیاسه تنبیهی بدترین درویشها تنبیه

از بهر آنکه از خافت مال بدست نیاید

و مال بدست آمد ضایع گردد و از

عقل مال بدست آید و مال بدست

آمده محفوظ ماند بیت

که قیصری نیستی حق تا از آن شرع شدی

شکر آن اذن مقام که بزرگ حق سج درویش

کلمه هشتاد و سیوم

او حشر الوحش العجب

معنی کلمه تنبیهی افکار المذنب

فَالْأَنْزِلُ يُتَوَحَّشُونَ مِنْ حُجَّتِهِ وَ
يَسْتَفْهِنُونَ مِنْ حُجَّتِهِ فَيَنْقُضُ حُجَّتَهُ
الْوَحْدَ بِلَا صِدْقَ بِجَالِئِهِ وَدَفِئُوا لَشَيْءِهِ
معنی کلمه پیاپی هم که در خوشین
پین باشد مردمان از محالست او بگریزند
و از موافقت او بر میزنند و او همیشه
در وحشت و جدت مانده بود بدست
کرانه خوشین نمی است مردمان از خوشی بر دارند
مردمان از خوشی بر دارند

کلمه هشتاد و چهارم
اغنی الغنی العقل
معنی کلمه العقل اعظم الغنی و بر یومیل
ای الی الغنی معنی کلمه پیاپی هم که
خرد باشد او توان کند تراز همه مال
داران بود از بهر آنکه همه کند مال که
کرد و دینت شود و از خرد اگر همه
کفی خرد پیغمبر آید و هر روز نسیب تجرب
زیادت کرد بدست

ای که خواهی نو انگری بدست تا از آن روی خوشتری
از خود جوئی سستی زیرا که نیست چون خرد تو که بگری
کلمه هشتاد و پنجم الطامع في
وثاق الذل معنی کلمه پیاپی
الطامع ابلیس صغیر و ذل و خوار
و قلة معنی کلمه پیاپی هم که طمع
افزون کند همیشه در مقام ذلت
و موقوف فلک باشد بدست
تا از آن کرد و طمع اگر از عقل حسن داری

ای که پست و بخت بدست باشد خوشتری
کلمه هشتاد و ششم خذرو انقار
النعم فالشارد برود
معنی کلمه پیاپی لا یفعلوا شیئا یشرود
بمنكم و یفقدونکم فاکل
تا از پیرد الی عطنه و لا کلا تا و یغیا
الوطنه معنی کلمه پیاپی
بخت نگاه دارد و چیزی میکند که
بخت را از شمار باشد چه اگر نعمت

آتش برسد و زایل شود باز آوردن او دیگر

بان دشوار و مشکل بود پیت

یکدفعه می پست به خست خویش از دهم

که نرم چنان بید شد یکی باز آوردنش و آسان

کلمه هشتاد و هفتم

اگر تضارع العقول تحت

بروز الاطباع معنی کلمه بتانی

الطالب ان الطبع اذا اشد على العقل

في المعركة واقعه معنی کلمه

هر که طبع بروستوی کرد عقل او

مقهور و خرد و مغلوب شود پیت

آفت قهر مردم از پست تا توانی سوی طبع گمراهی

چون طبع دست بر نیاید عقل مردم در وقت از پست

کلمه هشتاد و هشتم

ابدی صغیر الحق لله

معنی کلمه بتانی من اقبل على الحق

ملك ومن اعرض عنه هلك معنی کلمه

بیایم هر که آخر روی بگرداند و

از و اعراض کند هلاک شود و از نجات

بهره نماند پیت

مسکرم بر حق بود و چون غافل از یکی اغراض

باز در راه مال افتد ملک از راه حق گذار و حق

کلمه هشتاد و نهم

اذا ملقن قراجرا الله بالصق

معنی کلمه بتانی الصدقة سبب زيادة

المال وسعادة الحال ومن ناجى الله بالصق

نال آئینه و حاد البقية معنی کلمه

بیایم صدقه سبب زیاده مال و

سعادت یا حالت هر که صدقه دهد

تواند شود و از حال بد باز رهنمایت

سج خیزد و ان برزق است از و جاد و ان را

او رساله بنام استقامت او را بفرستد و در پست

کلمه نودم من لان عوده

کشف اعصابه معنی کلمه بتانی

من لان هان في عين خدمه و اغداينه

فلا يطيعون امر ولا يقطعون قدره

معنی کلمه بیایستی هر که نرم باشد

و بیاست بوقت نکند و مرا هم تا دایب را

مهل گذارد و ماشیه او کردند

کشی و او را جرئت ندارند و برادر او نروند

مرکز بر آن کفر زبانی اندازد ریت ایشان

تندیش بر پستی کردن بزم شش و اجی زما

کلمه فودو یکم

قلب الاحق حق فی

معنی کلمه بتایستی که از سر بگویند

قلب الاحق حق فی بلسانه و ششیه لاف

معنی کلمه بیایستی هر چه در دل احق

باشد بزبان بگوید و خلوت را از سر از خوش

آگاه گرداند و هیچ چیز پوشیده و

ند آود بدیت

مرکز او پست با خفت جایگاه و شش زبان و

مرکز دارد و نیک و بد آن همه بر زبان و

کلمه فودو دوم

لسان العاقل فی قلبه

مرکز او پست با کمال جزو پست چنان زبان او در دل

نشود و هیچ ترا و پیدا بنود و هیچ کشت او باطل

کلمه فودو سوم

فی عنان امله عشر یا جله

معنی کلمه بتایستی من عرفه و آداب

الامال حرة جاذب الا معنی کلمه بیایستی

هر که عنان اکل بدست امل دهد

و بر موجب هوای فقر و در باشد که در

مغال حلاله اقتد بدت

معنی کلمه بتایستی که از سر بگویند

للسان العاقل فی قلبه و ششیه و لسانه

لا شیه و لایذکن معنی کلمه بیایستی

هر که خردمند باشد سر خوش در دل

نگاه دارند و بزبان با هیچ کس نکونند

و در پیدا کردن آن اندیشه بسیار

کند و تا او را نیک معلوم و مصور

نشود که آن پیدا کردن جواب است

بر زبان نراند و با هیچ کس پیدا نکند بدت

در همه کارها بگفتن سوا هر که بود به عنان بدست آمد

چرا باشد که آن اولی کافه اندر اندازد روشن عیال

کلمه نود و چهارم اذ وصلت
اليكم اطراف النعم فلا تنفروا
اقتصاها بقلت التكر

معنی کلمه بتاثری من کبریت کذلک

الحاکمه لیکر اواصله الیه حم النعمه

التاثير منه الفاصيه عنه معنی کلمه

بیایستی نعمتها که بنزدیک شما

رسیده است از شکر گویند و سپاس داری

نمایند تا آنان نعمتها که بشما دور است

و نرسیده است نویسد و نگردید و

بخدمت نمایند پیت

چون پایی بر تن می در بند خود را بر در شط موم

شکر آن یافت و زود آ که ز نایاب شوی موم

کلمه نود و پنجم اذ قدرت
عليك و افاجع العفو
عنه تنكر القدره عليه معنی کلمه

من و قدر فوق و قدر فعلا قد قضی حق

النعمه و اتی شیکر القدره معنی کلمه

بیایستی چون بر دشمن خویش قدرت یافتی

شکر قدرت یافتن آن باشد که آرد

در کندی و او را عفو کنی پیت

چون شوی بر عدوی خود قادر عفو را شکر قدرت خود را

در کم کنی و کم کنی در جهان جز همان عالمی

کلمه نود و ششم ما اضمرا حاکم
شیا الاظهر في قلنا ان لسا

وصفحان وجهه معنی این

کلمه بتاثری ما اضمرا حاکم

ذلك في شاء اقواله و ادراج افعاله

معنی کلمه بیایستی که در دل چیزی

داود اثر آن چیز را شنای کفار و ادراج

کردار او پیدا شود پیت

هر که چیزی نیست اندر دل تا ندانی که چست پیش

گاه اندر میان کشش گاه اندر کرانه رویش

کلمه نود و هفتم اللهم اغفر

رمزات الالحاظ وسقطات
الالفاظ وشهوات الجنان
وهفوات اللسان معنی کلمه

اللَّهُمَّ اغْفِرْ مَا عَرَفْتُ فِي الْخَاطِئَاتِ وَالْعَاطِئَاتِ
مِنْ الْكُفُوبِ وَأَسْرَهَا رَأَيْتُ فِي قُدْرَتَا
وَالسَّنَا مِنَ الْعُيُوبِ معنی کلمه
پیاپی بار خدا یا پیاپی مرز کمالی را
که بختها و لفظهای ما رفته است
و بردها و زبانیهای ما کشته است

ان

ان کلمات که با وجود اسم کرد
زود چشم و رشتی کنار
یاد از بعضی کلمات

کلمه هشته الخیار مستجمل
الفقر عیشی الدنيا عیش الفقر
و بحاست حساب الاغنيا

معنی کلمه تباری الخیار فقر غنی
رقه حال و قله مال عیشی الدنيا عیش
اصحاب الحنار و بحاست فی العقی حساب
آداب الیسار معنی کلمه پیاپی

و لاء قلبه معنی کلمه تباری

لسان العاقل تابع لقلبه تابع للبه ما کمر
یحترک لایف جانه یدکره لسانه
معنی کلمه پیاپی خود مند چون خوا
که سخن گوید نخست در دل بیندیشد
و در صلاح و فساد او بنکرد انگاه بر زبان
براند پس زبان او تابع دل و طایع عقل
او باشد

و معانی که سخن گویند و خود را پی زبان دارند

خیال بخیال درویشی بخوشت میکند و مال
نگاه میدارد در دین جهان چون درویشان زندگانی
کنند او را از مال لذت و نه از نعمت
راحتی و دران جهان چون توانگران رنج حساب
کنند بدین و جلیل آنچه پنهان کرده است
بقلیل و کثیر آنچه داشته است
ست و در خیر و دانه فقر اسوی خویش باشد

این جهان بچوشتش است و ایمان چون توانگر است

کلمه نود و نهم لبیان العاقل

ان

نوعی بدل شد بر زبان آن حدیث گوارد

کلمه صمد
قلب لاختر قلب لیبانی

معنی کلمه بتاری قلب لاخترناک

لثانی جازیه عتانی بلفظ القوال

مرفیه فرشتا مل کالتاد مرفیه

معنی کلمه پیار سپید حق فرجه

یابد زبان بگوید آنکاه بدل در

صلاح و فساد آن اندیشه کند بر



دل و نابع زبان و طایع هدیان و باش

پیک

مردا من که سخن گشتن دل و نابع زبا

سید باید بگوید و نکا دل بران قواک

